



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵

جلسه هفتاد و هشتم؛ شنبه ۱۳۹۶/۱/۱۹

۲. روایت خالد بن الحجاج:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ خَالِدِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: الرَّجُلُ يَجِيءُ فَيَقُولُ اشْتَرِ هَذَا الثَّوْبَ وَ أُرِيحَكَ كَذَا وَ كَذَا قَالَ: أَلَيْسَ إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ؟ قُلْتُ: بَلَى قَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ إِنَّمَا يُحِلُّ الْكَلَامُ وَ يُحَرِّمُ الْكَلَامُ.

وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ مِثْلَهُ.^۲

شیخ طوسی رحمته الله این روایت را با سند صحیح خود از الحسین بن سعید ثقه نقل می کند. یحیی بن الحجاج هم ثقه است، اما خالد بن الحجاج یا طبق بعض نسخ خالد بن نجیح، هیچ کدام توثیق ندارند. بنابراین سند روایت ناتمام است. مرحوم کلینی رحمته الله نیز این روایت را نقل کرده که سند ایشان هم به خاطر خالد بن الحجاج یا خالد بن نجیح ناتمام است.

خالد بن الحجاج می گوید خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: شخصی می آید و می گوید این پارچه را

۱. در حاشیه‌ی کافی طبع دار الحدیث (ج ۱۰، ص ۱۷۵) آمده است:

هكذا في «ط، بح، جد»، و حاشية «ی، بس، جت» و الوافی و المرأة عن بعض النسخ و التهذيب. و فی «ی، بخ، بس، بف، جت، جن» و المطبوع: «خالد بن نجیح».

و لم نجد رواية يحيى بن الحجَّاج عن خالد بن نجیح في موضع، بل الظاهر تأخّر طبقة خالد بن نجیح عن خالد بن الحجَّاج هذا؛ لأن أكثر رواياته مروية عن طريق عثمان بن عيسى. راجع: معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۸، الرقم ۴۱۶۸، و ص ۳۹۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۸، ح ۴، ص ۵۰ و تهذيب الکلام، ج ۷، ص ۵۰.

بخر و من فلان مقدار به تو سود می‌دهم، حضرت فرمودند: آیا این طور نیست که اگر نخواست ترک می‌کند [نمی‌خرد] و اگر خواست از تو أخذ می‌کند [می‌خرد]؟ عرض کردم: بله این طور است. فرمودند: اشکالی ندارد. همانا کلام است که حلال می‌کند و کلام است که حرام می‌کند.^۳

این روایت هم در مورد متاع شخصی خارجی است (هَذَا الثَّوْبُ) و دلالت می‌کند اگر مقوله به گونه‌ای باشد که الزام آور نباشد، یعنی به صورت بیع قطعی نباشد، صحیح است و الا اگر به صورت بیع قطعی باشد، صحیح نیست. پس معلوم می‌شود در ما نحن فیه که فضولی قبل از این که مالک شود معامله قطعی انجام داده، بیعش باطل است.

روایات دسته‌ی سوم: (نهی از بیع به نحو کلی، قبل از مالکیت آن)

۱. صحیح‌های معاویة بن عمار:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَجِئُنِي الرَّجُلُ يُطَلِّبُ بِيَعِ الْحَرِيرِ وَ لَيْسَ عِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ فَيَقَاوِلُنِي عَلَيْهِ وَ أَقَاوِلُهُ فِي الرِّبْحِ وَ الْأَجَلِ حَتَّى نَجْتَمِعَ عَلَى شَيْءٍ ثُمَّ أَذْهَبُ فَأَشْتَرِي لَهُ الْحَرِيرَ فَأَدْعُوهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ وَجَدَ بَيْعًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّا عِنْدَكَ أَيْسَرُ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَيْهِ وَ يَدْعَكَ أَوْ وَجَدْتَ أَنْتَ ذَلِكَ أَيْسَرُ أَنْ تَنْصَرِفَ إِلَيْهِ وَ تَدْعَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ قَالَ: فَلَا بَأْسَ. وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ مِثْلَهُ.^۵

سند شیخ طوسی به این روایت تمام است. مرحوم کلینی نیز این روایت را با سند صحیح در کافی نقل کرده است. مرحوم صدوق رضی الله عنه نیز با سند صحیح خود به معاویه بن عمار این روایت را نقل کرده است. بنابراین روایت از لحاظ سند تمام است.

معاویة بن عمار می‌گوید خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: فردی پیش من می‌آید و درخواست بیع حریر (پارچه ابریشمی) می‌کند، ولی چیزی از حریر در نزد من نیست، اما با من بر بیع حریر مقوله

۳. یعنی بستگی دارد که چگونه حرف زدید، آیا ایجاب بیع کرد و ملتزم شد از تو بخرد یا نه صرف وعده بود.

۴. فی بعض النسخ إضافة «منی».

۵. وسائل الشیعة، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۸، ح ۴، ص ۵۰ و تهذیب الکلام، ج ۷، ص ۵۰.

می‌کند و من هم با او بر سر مقدار سود و زمان پرداخت ثمن مقابله می‌کنم، تا این که بر یک چیزی توافق می‌کنیم. سپس می‌روم و حریر را برای او می‌خرم^۶ و به او خبر می‌دهم که بیاید حریر آماده شده است. حضرت فرمودند: آیا این چنین است و می‌بینی که اگر بیعی را پیدا کند که محبوب‌تر است در نظر او از آن چه نزد توست - مثلاً ارزاتر می‌فروشد یا مهلت بیشتری می‌دهد - آیا می‌تواند سراغ آن بیع برود و تو را رها کند و یا این که اگر تو مشتری بهتری پیدا کردی می‌توانی سراغ مشتری جدید بروی و او را رها کنی؟ - کنایه از آن است که معامله قطعی انجام نداده باشی - عرض کردم بله. حضرت فرمودند: مانعی نیست.

این روایت هم در مورد بیع کلی است؛ چون تصریح می‌کند اصلاً حریر ندارد، پس جزئی نمی‌تواند باشد. ظهور روایت در این است که اگر طرفین مخیر باشند، معامله صحیح است، و مفهوم آن به روشنی دلالت دارد که اگر مخیر نباشند و بیع قطعی باشد، معامله باطل است؛ زیرا حضرت در مقام تحدید موضوع مسأله به جد هستند و الا تفصیل معنایی نداشت.

البته نسبت به مفهومی که از این روایت گرفتیم این نکته را تذکر دهیم - کما این که قبلاً هم گفتیم - که جواز بیع کلی، جزء مسلمات فقه بوده و قابل مناقشه نیست و روایاتی وجود دارد که معارض با صحیحی معاویه بن عمار است. و فتوای فقهاء هم بر جواز چنین بیعی است و ظاهراً احدی از فقهاء در آن تشکیک نکرده است، لذا باید بگوییم مفهوم صحیحی معاویه بن عمار و امثال آن یا مراد نیست و یا این که حمل بر کراهت و یا تقیه کنیم که بعید نیست حمل بر تقیه کنیم؛ چراکه بخشی از عامه بیع کلی را قبول ندارند. چند روایت دیگر هم وجود دارد که ممکن است بعضی آن‌ها را جزء دسته اول بدانند که مطلقاً از «بیع ما لیس عندک» نهی می‌کند و یا این که جزء روایات دسته دوم بدانند که از بیع عین شخصیه نهی می‌کند. ما به دو نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

۱. صحیحی منصور بن حازم:

وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنِ صَفْوَانَ عَنِ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ أَمَرَ رَجُلًا يَشْتَرِي لَهُ مَتَاعًا فَيَشْتَرِيهِ مِنْهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنَّمَا الْبَيْعُ بَعْدَ مَا يَشْتَرِيهِ.^۷

۶. مراد آن نیست که به عنوان وکیل آن فرد، اقدام به بیع حریر می‌کند، بلکه ظاهرش آن است که برای خودش بیع می‌کند منتها به غرض و داعی این که به آن فرد بفروشد.

۷. وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۸، ح ۶، ص ۵۰ و تهذیب الکلام، ج ۷، ص ۵۰.

این روایت از لحاظ سند تمام است.

منصور بن حازم نقل می کند امام صادق علیه السلام درباره‌ی مردی که فرد دیگری به او می گوید «متاعی را برای او بخرد و به او بفروشد» فرمودند: مانعی ندارد، همانا بیع بعد از آن است که مبیع را خریده است. مفهوم این روایت هم آن است که اگر بایع متاع را - چه متاع کلی و چه شخصی - قبل از این که بخرد به دیگری بفروشد، بیع باطل است.

۲. صحیح‌ه‌ی محمد بن مسلم:

وَعَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ] عَنْ حَمَادٍ عَنْ حَرِيزٍ وَصَفْوَانَ عَنِ الْعَلَاءِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ ابْتَعْ لِي مَتَاعاً لَعَلِّي أَشْتَرِيهِ مِنْكَ بِنَقْدٍ أَوْ نَسِيئَةً فَابْتَاعَهُ الرَّجُلُ مِنْ أَجْلِهِ قَالَ: لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ إِنَّمَا يَشْتَرِيهِ مِنْهُ بَعْدَ مَا يَمْلِكُهُ.^۸

مرحوم شیخ طوسی این روایت را با سند صحیح خود از الحسین بن سعید ثقه نقل می کند. در ادامه سند دو شاخه دارد، یک شاخه از طریق حماد که یا مراد حماد بن عیسی است و یا حماد بن عثمان و هر دو از اصحاب اجماع و ثقه هستند، حریز بن عبدالله سجستانی هم ثقه است. شاخه دیگر از طریق صفوان که ثقه و از اصحاب اجماع است، از العلاء بن رزین که ثقه است. این دو شاخه جمعاً از محمد بن مسلم نقل می کنند که مقام او معلوم است. بنابراین روایت از لحاظ سند تمام می باشد.

محمد بن مسلم می گوید از امام باقر علیه السلام درباره‌ی مردی پرسیدم که پیش مرد دیگری می رود و به او می گوید: برای من متاعی بخر شاید آن را از تو به نقد یا نسیه بخرم. و آن مرد به خاطر او متاعی را می خرد. حضرت فرمودند: مانعی ندارد، همانا از او می خرد بعد از این که مالک شده است. از تعلیل در روایت - آن هم با لفظ انما (إِنَّمَا يَشْتَرِيهِ مِنْهُ بَعْدَ مَا يَمْلِكُهُ) - استفاده می شود که اگر از او بخرد قبل از این که مالک شده باشد، در آن بَأْس است.

تذکر

همان طور که اشاره کردیم، جواز بیع کلی ولو حالاً - چه رسد سلماً - جزء مسلمات فقه است نصاً و فتواً، ولو این که بایع در حین بیع مالک نباشد. روایات متعددی دال بر جواز بیع کلی است از جمله روایاتی که صاحب وسائل علیه السلام در بابی به نام «بَابُ أَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ يَبِيعَ مَا لَيْسَ عِنْدَهُ حَالاً إِذَا كَانَ يُوجَدُ» جمع آوری

۸. وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۸، ح ۵۱ و تهذیب الکلام، ج ۷، ص ۵۱.

کرده است که ما چند روایت این باب را می‌خوانیم:

۱. صحیح‌های اسحاق بن عمار و عبدالرحمن بن الحجاج:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ جَمِيعًا قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الطَّعَامَ مِنَ الرَّجُلِ لَيْسَ عِنْدَهُ فَيَشْتَرِي مِنْهُ حَالًا قَالَ: لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ قُلْتُ: إِنَّهُمْ يُفْسِدُونَهُ عِنْدَنَا قَالَ: وَ أَى شَيْءٍ يَقُولُونَ فِي السَّلَامِ؟ قُلْتُ: لَا يَرُونَ بِهِ بَأْسًا يَقُولُونَ هَذَا إِلَى أَجَلٍ فَإِذَا كَانَ إِلَى غَيْرِ أَجَلٍ وَ لَيْسَ عِنْدَ صَاحِبِهِ فَلَا يَصْلَحُ فَقَالَ: فَإِذَا لَمْ يَكُنْ إِلَى أَجَلٍ كَانَ أَجُودَ ثُمَّ قَالَ: لَا بَأْسَ بِأَنْ يَشْتَرِيَ الطَّعَامَ وَ لَيْسَ هُوَ عِنْدَ صَاحِبِهِ (وَ إِلَى أَجَلٍ فَقَالَ) لَا يُسَمَّى لَهُ أَجَلًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْعًا لَا يُوْجَدُ مِثْلَ الْعِنَبِ وَ الْبَطِّيخِ وَ شَبْهِهِ فِي غَيْرِ زَمَانِهِ فَلَا يَنْبَغِي شِرَاءُ ذَلِكَ حَالًا.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ نَحْوَهُ.

وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ مِثْلَهُ.^۹

این روایت از لحاظ سند تمام است و اسحاق بن عمار و عبدالرحمن بن الحجاج هر دو ثقة‌اند. مرحوم صدوق نیز این روایت را با سند خود به عبدالرحمن بن الحجاج نقل کرده است.^{۱۰} صاحب وسائل عليه السلام می‌فرماید مرحوم کلینی عليه السلام نیز این روایت را در الکافی نقل کرده است، اما مصححین کتاب وسائل الشیعه در حاشیه نوشته‌اند که «لم نعثَر عليه في الكافي المطبوع؛ در نسخه‌ی مطبوعه کافی این روایت وجود ندارد». ما هم با جستجوی کامپیوتری که انجام دادیم این روایت را در کافی پیدا نکردیم. به هر حال یا صاحب وسائل عليه السلام در این جا اشتباه کرده است و یا این که این روایت در نسخه‌ای از کافی موجود بوده اما در نسخه‌ای که به دست ما رسیده ساقط شده است که این احتمال دوم بعید است.

اسحاق بن عمار و عبدالرحمن بن الحجاج هر دو از امام باقر عليه السلام سؤال پرسیدند در مورد مردی که طعامی را از فرد دیگری می‌خرد که در نزد او نیست و از او حالاً هم می‌خرد، حضرت فرمودند: مانعی

۹. وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب التجارة، أبواب احکام العقود، باب ۷، ح ۱، ص ۴۶ و تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۹.

۱۰. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۴۷.

و ما كان فيه عن عبد الرحمن بن الحجاج فقد رویته عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار - رضی الله عنه - عن أبيه، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن أبي عمير؛ و الحسن بن محبوب جميعا عن عبد الرحمن بن الحجاج البجلي الكوفي و هو مولى و قد لقي الصادق و موسى بن جعفر عليهما السلام و روى عنهما، و كان موسى عليه السلام إذا ذكر عنده قال: «إنه لتقيل في الفؤاد».

ندارد. عرض کردم عامه چنین بیعی را فاسد می‌دانند. حضرت فرمودند: آن‌ها در مورد سلم چه می‌گویند^{۱۱}؟ عرض کردیم: سلم را جایز می‌دانند و می‌گویند «إلی أجل» است، اما اگر «إلی أجل» نباشد و در نزد صاحبش نباشد، جایز نیست. حضرت فرمودند: اگر «إلی أجل» نباشد که اولی است - زیرا حداقل یک طرفش نقد است - سپس حضرت فرمودند: مانعی ندارد که طعامی بخرد که در نزد صاحبش نیست (و الی أجل باشد) و أجل هم نگویند - یعنی حال باشد - مگر این که بیعی باشد که مبیع در آن زمان یافت نشود مانند انگور، خریزه و نظیر این دو در غیر فصلشان، و إلا بیع آن حالاً مانعی ندارد.

این روایت هم معلوم است که در مورد بیع کلی است؛ چون راوی می‌گوید «يَشْتَرِي الطَّعَامَ مِنَ الرَّجُلِ لَيْسَ عِنْدَهُ» و حضرت تصریح می‌کنند که چنین بیعی جایز است ولو حالاً. ذیل روایت هم برای ترسیم فضای آن زمان مناسب است و کلام ما را تأیید می‌کند که روایات ناهی از بیع کلی، احتمال دارد یا تقیه‌ی صادر شده باشند یا این که اطلاقتشان تقیه‌ای باشد.

والحمد لله رب العالمين

جواد احمدی

۱۱. در بیع سلم هم غالباً مبیع عند البیع در نزد بایع نیست.